



## ایران و ایرانشهر (Ērān ud Ērānšahr)

رهام اشه

پارسی از: مریم تاج‌بخش و بزرگمهر لقمان

واژه‌ی پارسیگ *ērān* (ایران) به چم «آریاییان» است، و *ērānšahr* (ایرانشهر) نام شاهنشاهی ایران بود به روزگار ساسانیان.<sup>۱</sup> شاپور، در سنگ‌نبشته‌ی سه‌زبان‌ه‌اش در کعبه‌ی زردشت، خویش را «فرمانروای ایرانشهر»<sup>۲</sup> شناساند.

<sup>۱</sup> . *ērān* < \**aryānām* 'سرزمین [آریاییان]'; *ērān-šahr* < \**aryānām xšaθra*.

Parth. *šahr cē aryān*, سنج. DA 4381; Pers. *ērān xʷadāyīh* (≈ \**aryānām xšaθra*), cf. Dk vii, M 657 *hanzābišn ī ērān xʷadāyīh az ērān-šahr*.

<sup>۲</sup> . ŠKZ 1 *ērānšahr xʷadāy* ≈ *aryānxšahr xʷadāy* ≈ τοῦ Ἀριανῶν ἔθνους δεσπότης. Cf. VZ 4.4 *manušcihr ērānšahr dahyubed*.

*ēr* پارسیگ از *arya-* (یا، شاید، *-ārya*) پارسه (پارسی باستان) آید.<sup>۳</sup> پنج کشور ایرانی چنین اند:

*a'rya* 'آریایی / ایرانی'، *tū'rya* 'تورانی'، *sa'rima* 'سَرمِتی'،  
*sāini* 'سایینی' و *dāhi* 'داهی'.<sup>۴</sup>

این ایرانیان، یکسره، از آن سرزمینها و کشورهای آریایی نیز بودند و آریایی خوانده می شدند؛<sup>۵</sup> جدا از سرزمینها و کشورهای ناآریایی.<sup>۶</sup>

سپس تر واژه‌ی *pārs(īg)* 'پارس؛ پارسی' برای نامیدن همه‌ی مردمان و سرزمینهای آریایی / ایرانی به کار رفت؛ تا آنجا که نامِ پارس همتای نامِ ایران شهر شد.<sup>۷</sup>

گستره‌ی واژه‌ی آریایی / ایرانی در دو شاخه برنموده شود: شاهی و دینی.

---

<sup>3</sup> . Av. *airya-*, OPers. *ariya-*, Skt. *ārya-*.

واژه‌ی آریایی برای سه شاخه‌ی ایرانیان (Perso-Aryans)، هندیان (Indo-Aryans) و سوم‌آریاییان (Gulo-Aryans) به کار رود. این واژه همچنین نشانگرِ زبانهای آریاییان است. داریوش بزرگ زبان خویش را «آریایی» نامد (DB 4.89).  
برای آگاهی بیشتر از این سوم‌آریاییان به این جستار رهام اشه درنگرید: [Imrā. le dieu des Gulois](#) - گردانشگران

<sup>4</sup> . Yt 13.143-144 *airyanəm dax̌yunəm ... tūiryanəm dax̌yunəm ...*

نک. نیز. *sairimanəm dax̌yunəm ... sāininəm dax̌yunəm ... dāhīnəm dax̌yunəm*. Bd 106-7.

<sup>5</sup> . سنج. Yt 19.56 *airyanəm dax̌yunəm*, Dk ix M 792 *ērān dehān*.

<sup>6</sup> . سنج. Yt 19.68 *anairyā dajhūš*, Yt 18.2 *anairyā dajhāvō*, Bd 106 *anērān dehān*.

<sup>7</sup> . برای نمونه نک. . Syt. *ērānšahr* ≈ *𐎠𐎼𐎷𐎡𐎴*.

۱. جایی که داد<sup>۱۰</sup> [قانون] شاه آریایی / ایرانی<sup>۸</sup> باشد، آنجا را توان سرزمین آریایی / ایرانی خواند.

۲. آریایی / ایرانی کسی است که در زمان درخور دین<sup>۹</sup> بهی<sup>۹</sup> را برگزیده، و کُستی<sup>۱۱</sup> بسته. آن که «نوزادی» را با بستن کُستی به جا نیاورده «ناآریایی» باشد. آریاییان چنین بهان را از بدان بازشناسند.<sup>۱۲</sup>

در گروهگان<sup>۱۱</sup> [جامعه] آرمانی آریایی / ایرانی یگانگی نیروی شاهی و دین به در پناه ایزدی آشکار شود؛ این گوهر ایزدی *x<sup>v</sup>arənah* (پارسی-گ: [فَر، *farr*])

---

۸. Pers. *dād ī x<sup>v</sup>adāyīh* 'داد پادشاهی'، سنج. Vd 20.1 Z, J4.

برای نمونه، داد شاه در بابل هخامنشی:

(OPers. \**dāta<sub>n</sub> xšāyaθiyahyā*, Bab. *dātu ša šarri*). سنج. DB 1.23 *manā dātā*

'با دادهای من'.

استان ساسانی بابل (آسورستان) که در آن شهرهای شاهی سلوکیه (به اردشیر: *vehardašēr*) و تیسفون جای داشتند، *dil ī ērānšahr* 'دل ایران شهر' خوانده می شد. به پور خردادبه درنگرید: ثم ابتدء بذكر السواد اذ كانت ملوک الفرس تسقيه دل ایرانشهر ای قلب العراق (ابن خردادبه، المسالك والممالک، لیدن، ۱۸۸۹) "یادکردمان را از سواد می آغازیم که پادشاهان پارس بدان «دل ایران شهر» نام داده بودند، ای [یعنی] دل عراق".

۹. Av. *van<sup>v</sup>hī- daēnā-*, Pers. *veh dēn, dēn ī veh*.

۱۰. Av. *aiβyāṇhana-*, Pers. *kustīg*.

۱۱. سنج. Dk iii, M 332 *abēbann anērīh*.

۱۲. Pers. *vehān* 'بهان'. Cf. Dk vi, M 496 *kustīg-barišnīh ēd baved ka az vattarān jud baved*.

خوانده شود، به چم «فَرّخی / فرخندگی» یا «شکوه».<sup>۱۳</sup> شاه نماینده‌ی سه پیشه<sup>۱۴</sup>  
در گروهگان آریایی / ایرانی است، و نیز «دادِ شاه» را بر ناآریاییان گستره‌ی  
پادشاهی اش روا می‌دارد.

---

<sup>13</sup> . Av. *pištra-*, Pers. *pēšag*.

برپایه‌ی سخنِ توسرِ هیربد این سه پیشه چنین‌اند:

(۱) آسرونان و داوران و هیربدان،

(۲) ارتشتاران،

(۱،۳) دبیران و پزشکان و گوسانان و اخترماران،

(۲،۳) واستریوشان (برزیگران) و هودُخشان (پیشه‌وران).

درنگرید به نامه‌ی تَسَر، ویرایش و گزارشِ رهام‌اشه، ارمان، ۱۳۸۲ [یزدگردی، رویه‌ی ۹](#) -

گردانشگران

<sup>14</sup> . Yt 19.56 *taṭxvarənō isō yaṭasti airyanəm dax̌yunəm zātānəm*

*azātānəmca yaṭca ašaonō zaraθuštrahe*

‘فَرّی که از آن سرزمینهای آریایی / ایرانی است، زاده و نازاده، و از آن اشوزردشت است.’<sup>۴</sup>